

اگر در جوامعی
مانند روسیه و
ترکیه باکشیدگی
جغرافیایی
شرقی-غربی،
شکاف و اختلاف
بین «شرق
آسیایی» و «غرب
اروپایی» وجود
دارد، در جغرافیای
اوکراین این
وضعیت به شکل
«شرق روس‌گرا» و
«غرب اروپایی»
باعث ایجاد
فضای دوقطبی و
شکاف اجتماعی
و سیاسی شده
است.

اگر در جوامعی مانند روسیه و ترکیه باکشیدگی جغرافیایی شرقی-غربی، شکاف و اختلاف بین «شرق آسیایی» و «غرب اروپایی» وجود دارد، در جغرافیای اوکراین این وضعیت به شکل «شرق روس‌گرا» و «غرب اروپایی» باعث ایجاد فضای دوقطبی و شکاف اجتماعی و سیاسی شده است.

«ساموئل هانتینگتون» در اثر مشهور خود «برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی» از چنین کشورهایی با عنوان «کشورهای درهم‌گسیخته» یاد می‌کند که در دست‌یابی به یک تعریف مشخص و یکپارچه هویتی با چالش و بحران مواجه هستند. از دیدگاه هانتینگتون این جوامع با این پرسش مواجه هستند که آیا آسیایی هستند؟ اروپایی هستند؟ یا ترکیبی از این دو یعنی «اوراسیایی» به شمار می‌روند؟ اگر با چنین نگرشی به اوکراین نگاه کنیم، با جامعه‌ای مواجه هستیم که بیش از سه دهه است از شکاف‌های هویتی، اجتماعی و سیاسی بین «شرق روس‌گرا» و «غرب اروپایی» رنج می‌برد.

جمعیت اوکراین در حدود ۴۴ میلیون نفر است و با توجه به آن که بیشتر نواحی صنعتی در شرق و جنوب شرقی اوکراین یعنی مناطق نزدیک به منازعه این کشور با روسیه واقع شده‌اند، تراکم جمعیت در این نواحی بیشتر است. تمامی تحولات و تنش‌های سیاسی سه دهه اخیر اوکراین (پس از فروپاشی شوروی) بر محور همین گسست جغرافیایی، جمعیتی و هویتی بین «شرق روس‌گرا» و «غرب اروپایی» شکل گرفته است که برآیند آن به قدرت رسیدن جریان‌های سیاسی نزدیک به روسیه یا غرب در رأس هرم قدرت سیاسی اوکراین بوده است. در واقع همین گسست و فضای دوقطبی داخلی باعث شده است که صحنه سیاسی داخلی اوکراین به ویژه در مقاطع انتخابات ریاست جمهوری و پارلمان تبدیل به محل منازعه روس‌گرایان و غرب‌گرایان شود و در عرصه سیاست خارجی نیز اوکراین تبدیل به میدان منازعه، رقابت و کشمکش بین روسیه و جهان غرب گردد. نگاهی اجمالی به تاریخ تحولات سیاسی اوکراین در سه دهه اخیر به روشنی گویای این وضعیت چالش برانگیز و دوقطبی است.

در دوران ریاست جمهوری «لئونید کراوچوک» در سال‌های ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۴ میلادی و نیز «لئونید کوچما» در سال‌های ۱۹۹۴ تا ۲۰۰۵ میلادی که چهره‌هایی نزدیک به مسکو و روس‌گرایان داخل اوکراین بودند، جهت‌گیری سیاست خارجی اوکراین به سمت روسیه بود. اما پس از وقوع انقلاب رنگی موسوم به «انقلاب نارنجی» در سال ۲۰۰۵ که منجر به سقوط «لئونید کوچما» و به قدرت رسیدن «ویکتور یوشچنکو» شد، جهت‌گیری سیاست خارجی اوکراین، ضد روسیه و نزدیک به غرب شد. در واقع ریشه اصلی وقوع انقلاب رنگی نیز در آن مقطع، حمایت آشکار روسیه از «لئونید کوچما» و حمایت آشکار غرب از «ویکتور یوشچنکو» در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۵ بود که در نهایت کشمکش‌ها و اعتراض‌های فراوان به نتایج انتخابات موجب وقوع انقلاب نارنجی و به قدرت رسیدن «ویکتور یوشچنکو» به عنوان سیاستمدار حامی غرب در اوکراین شد. همین شرایط عیناً در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۰ اوکراین تکرار شد و در رقابت سخت و نزدیک بین خانم «یولیا تیموشنکو»، نخست‌وزیر وقت غرب‌گرا با «ویکتور یانوکویچ» روس‌گرا، انتخابات به دور دوم کشید و در نهایت «ویکتور یانوکویچ» موفق شد با کسب ۴۸ درصد آرا در مقابل ۴۶ درصد آرای «یولیا تیموشنکو» به پیروزی برسد. همین فاصله نزدیک آرا